

بسم الله الرحمن الرحيم

## ساده‌سازی معانی رابطه با خدا

### حمیدرضا آیت الهی

یکی از تلاش‌های تربیتی مربیان ما این است که افراد جامعه یا دانش آموزان را در مسیر تربیت دینی با خداوند آشنا کنند و رابطه ای مستحکم تر را با خداوند در دل آنها شکوفا کنند. در این راه پیام‌های الهی را به آنها متذکر می‌شوند و تعابیری که خداوند از رابطه خود با انسانها بیان کرده است برای آنها بازگو و ترجمه می‌کنند. والاترین شناخت از خداوند در رابطه معنوی نماز متجلی است.

اما ترجمه‌های تحت‌اللفظی که از صفات خداوند و تمجیدهای ما از او به دانش آموزان القاء می‌شود تصور مبهمی از خداوند را برای او بوجود می‌آورد که وقتی از او بخواهیم کمی درباره آن توضیح دهد جز تکرار ترجمه‌های مصطلح و مبهم چیزی برای گفتن ندارد. اگر معنای سبحان الله را بپرسیم بلافاصله می‌گوید خداوند پاک و منزّه است. سپس از او بپرسیم پاک و منزّه یعنی چه؟ گفتن این سخن در نماز چه شناختی را از خداوند برای او ایجاد می‌کند و چه رابطه ای از خداوند را در دل او تازه می‌کند؟ چگونه با این سخن به خداوند نزدیکتر می‌شود و محبت خداوند در دل او زنده می‌شود؟ چندان چیزی برای گفتن ندارد.

در دنیای جدید آن چنان ابزارهای القاء معنا، همچون ابزارهای چند رسانه‌ای، متعدد و ساده و ملموس شده است که نمی‌توان از انسان این عصر توقع داشت همانند گذشتگان قدرت تفکر انتزاعی داشته باشد. به همین جهت باید برای ارتباط او با معانی والای الوهی ساده‌سازی کرد و معانی را برای او ملموس تر نمود.

بدین منظور در نظر داریم با ساده‌سازی به بسط معنایی تعابیر مهمی که در این رابطه وجود دارد بپردازیم و این معانی را با برخی تمثیل‌ها چنان روشن تر کنیم که این مفاهیم بتواند با توجه به دایره معنایی این افراد، بهتر در دل و جان آنها اثر کند.

### ۱- حمد:

معنای دقیق فارسی اش «سپاس و ستایش» است. اگر به یک نمایشگاه تابلوهای نقاشی برویم و زیبایی یک نقاشی ما را خیره کند شروع می‌کنیم از زیبایی‌های آن و توانمندی دست هنرمندانه که این زیبایی را درست کرده است صحبت کردن. به این عمل که تمجید یک اثر است ستایش می‌گویند. در عربی به آن مدح و ثنا هم می‌گویند. اما این نقاشی به شما فایده ای را نمی‌رساند.

حال اگر کسی به شما کمک کرده باشد و با پیگیری‌هایش شغل مناسبی را برای شما تدارک ببیند، در آن صورت شما از او تشکر می‌کنید یا هدیه ای به او می‌دهید. به این کار سپاس می‌گویند. در عربی به آن شُکر هم می‌گویند.

حال اگر در نمایشگاه نقاشی درحال ستایش نقاشی باشید و شخصی به شما نزدیک شود و بگوید آیا این تابلو را پسندیده اید؟ آیا می خواهید این تابلو مال شما باشد؟ سپس بگوید من نقاش و مالک این تابلو هستم و این تابلو را به شما هدیه می دهم. در این حالت شما هم ستایش تابلو را کرده اید و هم از دریافت تابلو سپاس گزار خواهید بود. حمد در اینگونه موارد بکار می رود که هم سپاس داشته باشد و هم ستایش. البته تفاوت دیگر حمد و شکر در این است که شما بجای تشکر زبانی می توانید با انجام یک کار نسبت به کسی که نعمتی را به شما داده است شکرگزار باشید ولی حمد صرفاً از طریق بیان ابراز می شود.

وقتی حمد خداوند را می گوئیم نه تنها کلیه افعال خداوند را به ارزنده بودن می ستاییم بلکه از این که این افعال نعمتی را برای ما به ارمغان آورده است سپاسگزار او خواهیم بود.

حال فرض کنید شخصی به شما یک خانه بسیار زیبا هدیه دهد. شما نه تنها خانه را می ستایید بلکه از او تشکر می کنید. وقتی از او می پرسیم که این خانه را از کجا آورده است و چگونه آن را ساخته است می گوید این خانه را یک معمار بسیار توانا ساخته است و خود او به من داده است تا به کسی مثل شما بدهم. در اینجا هم ستایش فرد بخشنده بخاطر بنای زیبا و هم سپاس از او بخاطر هدیه ای که داده است رنگ می بازد و شما متوجه می شوید آن سپاس و ستایش صرفاً ناظر به معمار چیره دستی است که بنا را ساخته و از طریق این فرد بخشنده به ما داده است. از آنجا که هرچه که به هرطریقی به ما می رسد در اصل عنایت خداوند است و هر زیبایی که در عالم می ستاییم در اصل سازنده اصلی آن را می ستاییم پس هر وقت چیزی را در عالم می ستاییم یا از کسی بخاطر نعمتی که به ما داده است سپاسگزاری می کنیم در واقع از خداوند سپاس می گوئیم و او را می ستاییم. پس هر حمدی که در عالم انجام می شود مجازی است و حقیقت حمد مخصوص خداوند است. «الحمد لله» یا «سپاس و ستایش اصلی فقط ناظر به خداوند است» چنین معنایی را دربر دارد.

## ۲- ربّ:

به معنای «مالک مُدبّر» است. اگر کسی در شهر دیگری خانه ای داشته باشد که اجاره داده باشد و غیر از دریافت اجاره ماهانه آن، ارتباطی با آن نداشته باشد به او مالک آن خانه می گویند. اما اگر کسی خانه ای خریده باشد و در آن خود و همسر و فرزندانش تحت اشراف او زندگی می کنند بگونه ای که برنامه زندگی آنها را او برنامه ریزی می کند در این صورت به این فرد که گذشته از مالک خانه بودن تدبیر این خانه را هم به عهده دارد «ربّ» آن خانه می گویند که بالاتر از مالک بودن است.

خداوند را ربّ جهان می گویند چون نه تنها همه چیز در عالم متعلق به خداوند است بلکه برنامه ریزی برای استفاده از اینهمه نعمت را نیز او به عهده دارد. وقتی می گوئیم خداوند ربّ ما است یعنی ما همه چیزمان را از خداوند داریم و خود و متعلقاتمان تماماً مال خداوند است و ما تحت مالکیت او هستیم و از این گذشته تدبیر زندگی ما با خداوند است و ما باید بر اساس برنامه ای که او برای ما تنظیم نموده است تدبیر او را پذیرا باشیم. برخی افراد به وجود خداوند و خالق بودن او باور دارند ولی چندان به ربوبیت خداوند اعتقاد ندارند در نتیجه ارتباط خود و خداوند را مخدوش می کنند و خود را از تدابیر او محروم می کنند. مومن در اقرارهای خودش در قبال خداوند تاکید می کند که تدبیر الهی را برای زندگی خود پذیرفته است و چون چنین است از خداوند می خواهد همچون مربی دلسوزی، او را در تمامی موقعیتهای زندگی اش اعم

از فردی و اجتماعی راهنمایی کند و به او کمک کند تا این مسیر درست را ببیند. به همین جهت است که وقتی فردی بخواهد نزدیکترین رابطه خود و خدا را نشان دهد می‌گوید «ربّی» یعنی خداوند تو مالک مدبر من هستی پس من را در کنف حمایت خودت قرار بده و همچنان مرّبی من که تربیت تو را پذیرفته ام باش.

### ۳- اله:

اله به معنای «معبود» یا کسی است که او را عبادت و پرستش می‌کنیم. معانی دیگری برای اله گفته اند که نهایتاً جلوه ای از معبود بودن اوست.

اله به این معانی هم آمده است: (الف) کسی که عقلها در شناسایی او حیران و سرگردان هستند. (ب) کسی که همه شیدای او بوده و در فراق او بی‌تاب‌اند. (ج) کسی که ملجاء و پناه همگان است. (د) کسی که اگر مردم به عظمت وی پی ببرند از او پروا کرده و حرمتش را نگاه می‌دارند. تمامی این معانی برای ریشه اله یعنی «وَلَه» ذکر شده است. اما نتیجه هر یک از معانی را که بگیریم نهایتاً به خضوع در مقابل او و پرستش او می‌انجامد. حیرت و سرگردانی در مقابل او، او را معبود ما می‌گرداند. مردم کسی را که همه شیدای او باشند معبود خود قرار می‌دهند. ملجاء و پناه همگان و وابستگی به خداوند روح پرستش را در ما ایجاد می‌کند لذا او معبود ما می‌گردد. درک عظمت خداوند و پروای از او باعث پرستش او می‌گردد در نتیجه بازهم او معبود دانسته می‌شود.

### ۴- سبحان الله:

یعنی خداوند را از هر چه عیب و نقص و کاستی است پاک و مبرا می‌دانم یا خداوند را منزّه از ناراستی‌ها می‌دانم.

انسان در زندگی خود عملاً با برخی امور مواجه می‌شود که آنها را خوبی و کمال می‌داند و برخی امور هستند که آنها را بد و نکوهیده می‌یابد. این خوبی‌ها و کمالات مثل قدرت، علم، بزرگواری، بخشندگی، عزت هستند که کسانی می‌توانند دارای این صفات باشند. اما داشتن این صفات می‌تواند بیشتر و شدیدتر باشد و یا کمتر. اگر کسی قدرت یا علم داشت می‌یابیم که این قدرت و علم حدی دارد بگونه ای که برخی نسبت به دیگران آن را بیشتر دارا هستند اما بالاخره تمامی موجودات محدودیت‌های زیادی در داشتن این صفات دارند. این محدودیت چنان با آن صفات و کمالات عجین شده است که هر وقت می‌خواهیم درباره آن کمال بیندیشیم همواره آن را با محدودیت می‌فهمیم یا در نمونه‌های بسیار محدود آن را می‌یابیم. گذشته از آن که معمولاً انسان‌های واجد این صفات واجد برخی صفات ناپسند هم هستند.

حال وقتی می‌خواهیم بدانیم خداوند چه کمالی را دارد مسلم می‌دانیم که باید او قادر باشد و علم داشته باشد و .... همچنین خداوند را خالق عالم و هرآن چه در آن است می‌دانیم که همه چیز به او وابسته است و بر هر چیزی علم دارد و سرشار از لطف و بزرگواری و بخشندگی نسبت به مخلوقاتش است. اما بنا به عادت، این صفات ارزنده را با آن محدودیت‌هایش می‌فهمیم. وقتی تسبیح خداوند را می‌گوییم می‌خواهیم متذکر شویم که در هیچ یک از این صفات خداوند محدودیت نیست، بلکه او از هر جهت علم دارد و بر هر

چیز تواناست. اگر نقصی به توانمندی خدا نسبت دهیم دیگر خود خدا را نفهمیده ایم. پس لازمه ارتباط ما با خداوند این است که او را همانگونه که هست بشناسیم نه در دایره تنگ محدودیت ها و نقص های سایر موجودات. وقتی خداوند را تسبیح می گوئیم می خواهیم تاکید کنیم که با خود خداوند که در هر یک از صفات بیکران است رابطه داریم. تسبیح گفتن یعنی نمی گذارم نقصهایی که بطور معمول در این صفات می شناسم ذره ای به خداوند نسبت داده شود. تسبیح یعنی اگر خداوند را بخشنده می دانی نمی توانی بگویی تا کجا بخشنده است؛ بخشندگی او بیکران است؛ دریایی است که نمی توانی برای آن هیچ ساحلی بیابی. تسبیح یعنی علم خداوند را بی نهایت می دانم و برای آن محدودیت قائل نمی شوم. نه تنها هیچ عیبی را نمی توانم به او نسبت دهم بلکه هیچ کمبودی را هم نمی توانم برای خوبی های او در نظر بگیرم. دل در گرو چنین پاکی مطلق و کمال نامحدود و خوبی نامتناهی داده ام و به او رو می کنم و از هرگونه کمال محدودی که در مخلوقات می یابم گذر کرده و به کمال بینهایت حرکت می کنم.

## ۵- الله اکبر:

یعنی «خدا بزرگتر است». معمولا وقتی می گوئیم بزرگتر یا بهتر باید بگوئیم «از» چه چیزی. در اینجا منظور این است که خداوند بزرگتر از هرچیزی است. حتی بزرگتر از هرگونه توصیفی که می خواهیم از چیزی داشته باشیم.

در زندگی دنیایی ما با انواع مردم، موقعیتهای، مسائل مواجه می شویم که جنبه های مختلفی دارند. اما باید بیاد داشته باشیم که این مسائل و موقعیت ها در قبال ارزشهای خدایی بسیار کوچک هستند. با این توجه همواره در مقام ارزش گذاری باید خداوند را بزرگتر از همه ارزشهای دیگر بدانیم و سایر ارزشها را باید از جنبه خدایی نگاه کرد که بالاتر از تمامی ارزشهاست. اگر کسی به ما پیشنهاد کند فعالیتی را انجام دهیم و در قبال آن پول زیاد و یا زندگی بسیار لذت بخشی برای ما فراهم می کند می گوئیم برای من این نوع زندگی وقتی می تواند خیلی مهم باشد که درجهت خواست و دستورات الهی باشد و رضایت خداوند از همه نوع مزایای دیگر زندگی برای من مهم تر است. زندگی لذت بخش اگر مورد رضایت خداوند باشد خوب است گرنه بد دانسته می شود. پس در زندگی من هیچ چیزی بزرگتر از خداوند نیست.

معنای الله اکبر را از جهت دیگر هم می توان فهمید. ما در زندگی ما با خوبی های بسیاری مواجه می شویم و می بینیم افرادی برخی خوبیها مثل بزرگواری، بخشش، دانایی، توانمندی را از بقیه بیشتر دارند. وقتی می گوئیم الله اکبر یعنی خوبی خداوند در هر یک از این صفات خوب خیلی بیشتر از هرگونه خوبی است که در دیگران هست. خداوند نه تنها صفات کمال را از هرچه فکر کنیم بیشتر دارد بلکه خداوند آن صفت را حتی از حد اعلایی که بتوانیم تصور کنیم نیز بیشتر دارد. پس با الله اکبر نه تنها هر خوبی و صفت کمال را به خداوند نسبت می دهیم بلکه می گوئیم خداوند این خوبی را از بیشترین مقدار و شدتی که بتواند به فکر ما خطور کند بازهم بیشتر دارد.

## ۶- الله:

یعنی «خداوند». ما هر وقت می خواهیم با خداوند ارتباط برقرار کنیم یا به او معرفت پیدا کنیم بخاطر موقعیتی که در آن قرار داریم از یک جنبه او را می فهمیم. مثلا گاهی عظمت او را در قدرت لایزالش می فهمیم و به او می گوئیم «قادر»، گاهی او را بخاطر لطف و مهربانی بی اندازه اش می شناسیم لذا به او می گوئیم «رحیم». گاهی معرفت ما به او بخاطر علم فراگیرش است لذا او را با صفت «علیم» می شناسیم. اما خود خداوند را چگونه باید فهمید؟ خود خداوند کسی است که نه تنها هر یک از این صفات خوب را دارد بلکه تمامی صفات خوب یا صفاتی که کمال او را نشان می دهد دارد. پس الله یعنی خدا یا همان کسی که همه صفات کمال را دارد.

## ۷- رحمن و رحیم:

به خداوند رحمن گویند از این جهت که رحمتش همه چیز را در بر گرفته است. او رحیم است چرا که رحمت خاصش شامل حال مومنان می گردد.

**رحمان بودن خداوند و رحیم بودن او:** رحمانیت خداوند، همان لطف و عنایت و بخشندگی خداوند است که فراگیر است. این رحمت خداوند همه چیز را در بر گرفته است و موجودات متناسب با نیازهایشان در معرض رحمت خداوند برای رفع نیازشان هستند. این رحمت ربطی به ایمان و کفر افراد ندارد و طبق یک روال منطقی و قانونمند برای تمامی موجودات هست. مجرای فعل خداوند در این زمینه را می توان به کلیه تحولات و استعدادهای ذاتی عالم نسبت داد و می توان گفت این اراده خداوند از مجرای قوانین طبیعت و عالم محقق می شود. اما این قوانین چون کاملا در هر لحظه وابسته به عنایت خاص الهی هستند بنابر این خداوند با اعطای وجود به موجودات و ابقای لحظه به لحظه قوانین عالم همواره در کار است و کلیه تحولات نیز به او منتسب هستند چرا که اراده او هر لحظه به قوانین طبیعت و ثابت بودن آن قرار گرفته است. به همین دلیل است که می گوئیم هیچ تحولی و هیچ استعداد تحولی در عالم بجز به فرمان و اراده لحظه به لحظه خداوند نیست.

حال اگر انسانهایی از این قوانین استفاده کنند و با پشتکار خود موفقیت هایی بدست آورند، خداوند این رحمت فراگیرش را از هیچ کس مضایقه نمی کند، چه مومن باشد چه کافر. اگر بر اساس قوانین طبیعت گندم بکاریم و آن قوانین را در استخدام خود درآوریم حتما نعمت رسیدن به محصول را خواهیم داشت. اگرچه تمامی این نتایج به اراده خداوند وابسته است ولی خداوند به ایمان و کفر افراد کاری ندارد و نتیجه آن به پشتکار خود آنها وابسته است.

همین طور است اگر افرادی از این قوانین استفاده نامناسب بکنند و آن را برای مصیبت ها و جنگ ها و خشونت ها بکار گیرند بازهم در معرض مصیبت های کارشان قرار می گیرند و خداوند این نتایج بد را در قوانین طبیعت قرار داده است و چه مومن چه کافر در معرض عواقب آن قرار خواهند گرفت.

اما خداوند صفت رحیمیت هم دارد ولی این صفت به ایمان و کفر بستگی دارد. اگر کسی مومن بود خداوند او را در معرض رحمت خاص دیگری قرار می دهد که کافران از آن محروم هستند. یا اگر فسق و کفر

و نافرمانی گروهی بالا بگیرد خداوند این رحمت خاصش را از آنها مضایقه می کند و آن ها به نحوی به سقوط می افتند و وضع بدتری پیدا خواهند کرد. اما سوال اینجاست که چرا خداوند این رحمت خاصش را برای برخی مومنان که در رنج و عذاب هستند نازل نمی کند و زندگی مرفه و لذت بخشی به آنها نمی دهد؟ اگر خداوند کمال انسان را در رشد معنوی و اخلاقی او بداند و از انسان نیز توقع داشته باشد که ارتقاء روحی و معنوی پیدا کند پس اگر رحمت خاصی هم نسبت به مومنان بکند باید در این جهت باشد نه در جهت خوش گذرانی او؛ که در برخی مواقع با رشد معنوی او منافات اساسی دارد. حال برای رشد معنوی انسان در برخی مواقع خداوند بر مومنان سخت می گیرد و در برخی مواقع امکانات بیشتر در اختیارشان قرار می دهد؛ اما تمام اینها در جهت کمک به مومن برای ارتقاء معنوی اش است. به همین جهت است که خداوند بزرگترین رحمت خود را غفران می داند و در قرآن رحیم را با غفور می آورد. ولی این رحمت خاص منحصر به غفران نیست بلکه در قالب نعمت و امکانات ظاهری و یا سختی های ظاهری نیز این رحمت جلوه گر است.

معلمی که در کلاس تمام هم و غمّش رشد علمی دانش آموزانش باشد دو نوع لطف به شاگردانش می کند: در یک نوع آن در کلاس برای تمامی دانش آموزان درس می دهد و کاری به خوب و بد بودن دانش آموزان ندارد. لطف دیگرش توجه خاص به کسانی است که از درسش استفاده می کنند و سعی می کنند تا رشد علمی پیدا کنند. به همین جهت گاهی برای رشد بیشتر علمی دانش آموز کوشا، او را با جایزه ای ارزشمند و مادی تشویق می کند و گاهی کارهای سخت تر و مسائل عمیق تری به او می دهد تا او رشد کند. اما اگر دانش آموزی بازیگوشی کند بدترین مجازاتی که برای او می تواند قائل شود این است که به او بی محلی کند. اگر خواست بجای کلاس درس به خوشگذرانی بپردازد راه را برای او باز می کند و گاهی نیز که از حد بیرون می شود تنبیه هایی برای او قرار می دهد تا بقیه بدانند اینگونه رفتار دانش آموز بازیگوش مورد تایید او نیست. این مثال تفاوت رحمت فراگیر و رحمت خاص را روشن می کند. و مشخص می کند که رحمت خاص در قالبهای متفاوتی می تواند عنایت شود. خداوند بر اساس رحیمیت خود در برخی موارد با دادن نعمت بیشتر مادی امکانات بیشتری برای مومنان برای رشد و تعالی شان قرار می دهد و گاهی با سختی دادن زمینه تعالی او را فراهم می کند.

شاید بتوان اینگونه گفت که ابتدای عالم خلقت رحمانیت خداوند بیشتر درکار است و بتدریج با ظهور کسانی که در جهت رشد، از این رحمانیت استفاده می کنند صفت رحیمیت بیشتر جلوه می کند. در دنیا بیشتر رحمانیت خداوند متجلی است و در آخرت رحیمیت او.

## ۸- غفار و غفران:

خداوند غفار است یعنی آمرزنده است و گناهان بندگانش را به صورتهای مختلف مثل توبه می آمرزد و آنها را نادیده می گیرد و عفو می کند.

اما ما معنای آمرزیدن و بخشایش و عفو را معمولا اینگونه می فهمیم که وقتی آسیب یا ضرری به دیگری رسانده ایم و یا ظلمی در حق او کرده ایم از او می خواهیم که ما را ببخشد و عفو کند یعنی از حق خودش بگذرد و کار ما را نادیده بگیرد و عذرخواهی ما را بپذیرد. حال، آیا وقتی بندگان گناه می کنند حقی را از

خداوند ضایع کرده اند و یا به او ضرری رسانده اند؟ یقیناً خیر. بنده وقتی گناهی می کند مهم تر از همه به خودش ضرر می رساند، چرا که با گناه کردنش باعث شده است مانع بزرگی برای آن که رشد کند و هرچه بهتر شود برای خودش بوجود بیاورد در نتیجه از خیلی توفیق‌هایی که می توانست در زندگی اش بدست آورد محروم شود. مثل آن کسی که پولی را دارد که با آن می تواند زندگی خوبی برای خود درست کند و با اشتباه خود بخشی از این پولها را آتش بزند. در آن صورت امکانات او برای زندگی بهتر کم می شود. گناه یا مخالفت با نظر خداوند در جهت پیشرفت انسان، باعث می شود که او به خودش بدی و ظلم کند. پس طلب آمرزش از خداوند این است که خداوندا کاری کن که برخی امکاناتی که با گناه کردن از دست داده ام دوباره به من داده شود و من بتوانم همان رشدی را داشته باشم که با امکانات قبل از گناه کردن داشتم. مثل آدمی که در اثر بی توجهی با چاقو یا وسیله تیزی به چشم خود زده است و آن را از کار انداخته است. از خداوند می خواهد که خداوندا دوباره به من چشم عطا کن تا آن ظلمی که به خود کرده بودم بنحوی جبران شود. پس خواستنِ آمرزش از خدا به معنای درخواستِ از بین بردن معایبی است که خودمان بوجود آورده ایم.

۱۴۰۰/۷/۲۳